

حکم فقهی سوءاستفاده از اضطرار و اثر آن در قرارداد

علی محمد حکیمیان*

استادیار گروه حقوق پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۱۸)

چکیده

معاملات ناشی از سوءاستفاده از اضطرار در فقه تحت عنوان مستقلی بحث نشده است. فقیهان این عنوان را در کتاب اطعمه و اشربه در ذیل مسئله جواز اکل مال غیر در هنگام اضطرار مطرح کرده‌اند و پنج نظریه در مورد حکم معامله مضطر با مالک طعام قابل اصطیاد است که نظریه تعدیل قرارداد با توجه به ادله فقهی به عنوان نظر مختار با تفصیلی که در آن داده شد؛ پذیرفته شده است. برای روشن شدن این نظرها ابتدا مفهوم لغوی و فقهی اکراه و اضطرار و سوءاستفاده مطرح می‌شود. آنگاه پنج نظریه اصطیادشده از کتب فقهی مطرح خواهد شد و سرانجام با مراجعه به احادیث واردشده، نظر مختار در مورد سوءاستفاده از معامله با شخص مضطر بیان و با توجه به مبانی فقهی، نقد و تحلیل می‌شود.

واژگان کلیدی

اضطرار، اکراه، سوءاستفاده از اضطرار، معامله مضطر، معامله مکره.

* Email: amhakimyan@yahoo.com

۱. مفهوم‌شناسی

۱.۱. مفهوم لغوی اضطرار و اکراه

۱.۱.۱. اضطرار

اضطرار مصدر باب افتعال از ماده ضرر، در لغت به معنای اجبار، اکراه، الجاء، محتاج کردن، بیچاره شدن، کسی را به کسی نیازمند کردن، لاعلاجی، بی‌اختیاری و کسی را به مشقت و مشکل مبتلا کردن آمده است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۴؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۷؛ زبیدی، ۱۳۰۶، ج ۳؛ ذیل ماده ضرر و دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۲، ذیل ماده اضطرار). برخی از علمای لغت کوشیده‌اند مفهوم اضطرار را از مفهوم برخی اصطلاحات مشابه مانند الجاء متمایز کنند. به نظر آنها اضطرار فعلی است که انسان علی‌رغم قصد انجام ندادن، آن از روی ناچاری انجام می‌دهد. مثلاً فردی که به مرض رعشه مبتلاست، عدم لرزش و ارتعاش دست خود را می‌خواهد ولی توان جلوگیری از لرزش آن را ندارد (ابوهلال عسکری، ۱۴۱۲ق: ۶۶). در جای دیگر همو اضطرار را مخالف اختیار دانسته و گفته است: اختیار به مفهوم انتخاب بهترین مصداق از دو یا چند چیز است؛ بدون اینکه الجاء و اضطراری در کار باشد و اگر فردی مضطر شد، نمی‌توان او را مختار دانست؛ زیرا اختیار در مقابل اضطرار است (همان: ۲۸).

لازم به توضیح است که اضطرار به مفهوم مجبور بودن و عدم قدرت بر جلوگیری از فعل، مورد بحث ما نخواهد بود. زیرا ما از اضطراری بحث می‌کنیم که بتواند موضوع حکم قرار گیرد و همراه با قصد و رضای معاملی باشد (بروجردی عبده، ۱۳۸۰: ۱۰۰). اما اضطرار در مقابل اختیار به مفهوم عدم امکان انتخاب بهترین مصداق از چند چیز، در قلمرو بحث حقوقی ما قرار می‌گیرد؛ زیرا در این فرض امکان وجود قصد و حداقل رضا (که در حقوق به آن رضای معاملی گفته می‌شود) وجود خواهد داشت.

با مراجعه به کتب لغت روشن می‌شود آن تمایز مفهومی که لازم است با توجه به ریشه

لغات ترسیم شود، صورت نپذیرفته است. چنانکه الجاء به معنای اضطرار و اکراه نیز آمده و آنها مرادف هم تلفی شده‌اند (جوهری، بی تا، ج ۱؛ عبدالقادر رازی، ۱۹۹۴، ذیل ماده لجا؛ زبیدی، ۱۳۰۶، ج ۳، ذیل ماده ضرر). اگرچه برخی در توضیح اصطلاح مضطر که در حدیثی منسوب به رسول خدا (ص) استعمال شده است، اضطرار را اعم از اکراه و آن را دو قسم دانسته‌اند. اضطراری که ناشی از اکراه است و اضطرار ناشی از قرض و نفقه و مانند آن (طریحی، بی تا، ج ۳، ذیل ماده ضرر؛ ابن الاثیر، ۱۳۶۴، ج ۳: ۸۲؛ ابن منظور، ۴۰۵ق، ج ۴: ۴۸۴). شاید بتوان این تقسیم را منشأ پذیرش تقسیمی دانست که در برخی از کتاب‌های فقهی اهل سنت آمده است (العظیم آبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۹: ۱۶۸؛ ابن النووی، ۲۰۰۲، ج ۹: ۱۶۱؛ الشیخ سید سابق، بی تا، ج ۳: ۷۶).

۱. ۱. ۲. اکراه

اکراه مصدر باب افعال از ماده کره به فتح کاف، به معنای قهر و به ضم آن به مفهوم مشقت یا برعکس است و در لغت به معنای عدم رضا و محبت، کسی را به کار مکروهی واداشتن، دیگری را به مشقت انداختن، به ستم دیگری را به کاری وادار کردن و دیگری را به کاری برخلاف میلش واداشتن آمده است (احمدبن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵؛ فیروزآبادی، ۱۹۹۱، ج ۴، ذیل ماده کره؛ دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۲، ذیل ماده اکراه).

۱. ۲. ۲. مفهوم اصطلاحی اکراه و اضطرار

فقیهان تعریف دقیق و صریحی از اکراه و اضطرار ارائه نکرده‌اند. اما از برخی تعریف‌ها و مباحث مطرح شده در خصوص بیع و طلاق مکروه و بیع مضطر و بحث مفصلی که در کتاب اطعمه و اشربه در زمینه جواز خوردن و آشامیدن محرّمات مانند اکل میتة و شرب خمر در هنگام اضطرار و ضرورت به عمل آمده است؛ می‌توان به تعریفی از اصطلاحات دست یافت. چنانکه برخی اصطلاح‌شناسان در کتاب‌های خود، از دیدگاه فقیهان به تعریف این دو اصطلاح پرداخته‌اند (احمد فتح الله، بی تا: ۵۸، ۶۶ و ۲۶۳؛ محمد قلعه جی، ۱۹۸۸: ۷۳، ۸۵ و ۲۸۳؛ سعدی ابوحیب، ۱۹۹۸: ۲۲۲ و ۳۱۷؛ جرجس، ۱۹۹۶: ۶۶).

۱. ۲. ۱. تعریف فقهی اکراه

اگر چه تعاریف در فقه بیشتر شرح الاسمی و توضیح است و تعریفی که در بردارنده همه

ارکان و عناصر یک نهاد فقهی باشد، کار سخت و مشکلی می‌نماید؛ با توجه به تعریف فقیهان و مصطلح‌شناسان می‌توان اکراه را از لحاظ مدنی و فقه‌المعاملات این‌طور تعریف کرد: فشار غیرعادی و غیرمشروع واردشده به یک شخص توسط شخص دیگر به سبب تهدید قولی یا فعلی که به واسطه آن مکره برای جلوگیری از ضرر معتدأبھی که نوعاً قابل تحمل نیست به انشای یک عمل حقوقی بپردازد یا از انجام دادن تعهدش سر باز زند (احمد فتح‌الله، بی‌تا: ۵۸، ۶۶ و ۲۶۳؛ قلعه‌جی، ۱۹۸۸: ۷۳، ۸۵ و ۲۸۳؛ سعدی، ۱۹۹۸: ۲۲۲ و ۳۱۷؛ جرجس، ۱۹۹۶: ۶۶؛ خویی، ج ۲: ۱۶ و ۱۷؛ خمینی، بی‌تا، ج ۱: ۴۸۴؛ روحانی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۸؛ زین‌الدین، ج ۴: ۴۲).

در توضیح عناصر تعریف فقهی اکراه می‌توان گفت: ۱. فشار باید غیرعادی و عادتاً تحمل‌ناپذیر باشد؛ ۲. اکراه توسط یک شخص نسبت به شخص دیگر صورت گرفته باشد؛ ۳. این تهدید غیرقانونی باشد؛ ۴. تهدید می‌تواند قولی یا مادی باشد، به عبارت دیگر اکراه معنوی یا مادی باشد؛ ۵. ضرر متوقع از عدم توجه به تهدید صورت گرفته در نظر عقلاً معتدأبه باشد؛ ۶. این ضرر نوعاً تحمل‌ناپذیر باشد.

۱. ۲. ۲. تعریف فقهی اضطرار

در تعریف اضطرار نیز با توجه به مفاد تعریف فقیهان و مصطلح‌شناسان می‌توان گفت: وضعیت پیش‌آمده برای یک شخص به واسطه حوادث طبیعی یا درونی که برای رهایی از مشقت تحمل‌ناپذیر آن، شخص چاره‌ای جز اقدام به یک عمل حقوقی ندارد (سعدی، ۱۹۹۸: ۲۲۲؛ احمد فتح‌الله، بی‌تا: ۲۶۳؛ عبدالناصر، ۱۹۹۰، ج ۴: ۶۱؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۶: ۴۲۶ - ۴۲۷؛ الشیخ سید سابق، بی‌تا؛ النووی، بی‌تا، ج ۳: ۸۷؛ حیدر، ۲۰۱۰، ج ۱: ۳۸؛ سعدی، ۱۹۹۸: ۲۲۲؛ الغدیری، ۱۹۹۸، ذیل ماده ضروره).

عناصر این تعریف عبارتند از: ۱. در اضطرار سبب مشقت یک شخص خارجی نیست؛ بلکه حوادث طبیعی و جبر زمان یا وضعیت درونی خود شخص است؛ ۲. این مشقت عادتاً تحمل‌پذیر نیست؛ ۳. برای رهایی از آن جز انجام دادن یک عمل حقوقی راه دیگری وجود ندارد. مانند اینکه شخصی به سبب هزینه مریضی صعب‌العلاج همسرش مجبور می‌شود خانه مسکونی خود را بفروش یا کشاورزی که به علت خشک شدن قنات ده و پرداخت

بدهکاریش مجبور می‌شود زمین کشاورزی خود را به شرکت‌های ساختمانی بفروشد.

۱.۳. مفهوم سوءاستفاده از اضطرار در فقه

در کتاب فقیهان شیعه و سنی این فرع فقهی که شخصی به سبب اضطرار دیگری بخواهد شیئی را گران‌تر به او بفروشد یا چیزی را ارزان‌تر از او بخرد، مطرح شده است (محمد الشربینی، ۱۹۵۸، ج ۴: ۳۰۹؛ البهوتی، ۱۴۱۸ق، ج ۶: ۲۴۹؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۶: ۲۸۶). به‌علاوه برخی این فرع که اگر فردی به دلیل اضطرار شخصاً راضی شود چیزی را ارزان‌تر از قیمت المثل آن بفروشد یا شیئی را بر اثر ضرورت و نیاز بیشتر از قیمت المثل بخرد چه حکمی دارد؛ مطرح کرده‌اند (النووی، همان: ۱۶۱؛ عظیم‌آبادی، همان: ۱۶۸). در مورد مسئله اول می‌توان این بحث را مطرح ساخت که اگر قیمت پیشنهادشده برای خرید یا فروش از سوی غیرمضطر به‌حدی است که با قیمت المثل کالای مورد تقاضای مضطر یا با قیمت مبیعی که او برای فروش عرضه کرده است، از سوی اهل بازار تفاوت فاحش و خارج از معمولی داشته باشد، می‌توان آن را سوءاستفاده از اضطرار نامید. اما اگر قیمت پیشنهادشده برای فروش یا خرید از سوی غیرمضطر تفاوت فاحشی با قیمت بازار نداشته باشد و در غیر موارد اضطرار نیز برخی افراد به معامله با همان قیمت اقدام می‌کنند، نمی‌توان آن را سوءاستفاده از اضطرار نامید.

در مورد مسئله دوم نیز در اینکه اصلاً آیا این فرع از مصادیق سوءاستفاده از اضطرار است یا خیر، شک وجود دارد، زیرا گاهی داعی فرد برای ارزان دادن شاید جلب مشتری یا ایجاد رقابت بین مشتریان باشد. یا نامبرده به‌علت رفع ضرر جبران‌ناپذیری که با آن روبه‌روست و برای رها شدن از آن و دستیابی سریع‌تر به پول، حاضر شود کالا را با قیمتی بسیار بالاتر خریداری کند. آیا به‌راستی بهره‌برداری اشخاص غیرمضطر از شرایطی که برای دیگری به‌وجود آمده و خود نیز به این شرایط گردن نهاده، سوءاستفاده از اضطرار است؟

در این مورد حدیثی منسوب به پیامبر (ص) و علی‌بن ابی‌طالب (ع) وجود دارد (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷، ب ۴۰، ج اول؛ السجستانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۱۲۰). در نظر بدوی به‌نظر می‌رسد بهره‌برداری از این وضعیت را نیز باید سوءاستفاده از اضطرار نامید و معامله انجام‌گرفته در این شرایط را باطل یا غیرنافذ دانست. اما با مراجعه به کتاب فقیهان شیعه و سنی ملاحظه می‌شود که مشهور این حدیث را به‌گونه‌ای تفسیر کرده‌اند که معاملات با

مضطر و نفع بردن از وضعیت او را غیراخلاقی و مکروه دانسته‌اند. به نظر این دسته از فقها، اضطرار استعمال‌شده در حدیث مذکور اعم از اکراه و اضطرار مصطلح است.

اما در مورد مفهوم سوءاستفاده فروع دیگری نیز تصورشدنی است. اگر شخصی به‌طور ارادی و عمد شرایطی را به‌وجود آورد که سبب اضطرار فرد دیگر شود، مثلاً فردی که می‌داند تاجر همکار او تنها سرمایه‌اش محل کسب و کارش است و او اجناس را به‌نسیه از دیگران خریده و شرایط او به‌گونه‌ای است که اگر در سررسید اقساط کالاهای موضوع تجارتش نتواند بدهی خود را بپردازد، مجبور به فروش تجارتخانه‌اش خواهد بود، مخفیانه تجارتخانه‌اش را به آتش بکشد و او را مضطر به فروش محل کارش کند و بعد با قیمت مرسوم و معمول پیشنهاد خرید تجارتخانه را به همکار خود بدهد، آیا این نیز از مصادیق سوءاستفاده از اضطرار است. به‌عبارت دیگر آیا ایجاد شرایط اضطراری برای دیگری و فراهم نمودن شرایطی برای دستیابی به مبیع مورد علاقه‌ای که از آن مضطر است؛ از مصادیق سوءاستفاده از اضطرار است یا خیر؟

اگرچه در فقه به این فروع کمتر توجه کرده‌اند و تنها بعضی فقهای نوگرا از مرز سنتی مباحث گذشته‌اند (مغینه، همان) با توجه به مبانی فقها نمی‌توان آن را از مصادیق سوءاستفاده از اضطرار دانست؛ به‌نظر می‌رسد توجه به وجود ارکان و عناصر عقد و وجود ایجاب و قبول و وجود صرف رضای معاملی و توجه بیش از حد به اصل صحت قراردادی سبب شده است که عدالت معاملی فدای اصل آزادی قرارداد شود. همچنانکه در فقه توجه بیش از حد به قاعده تسلیط نیز موجب شده است تا سودجویان بتوانند هرگونه سوءاستفاده‌ای را از شرایط موجود ببرند. به‌نظر می‌رسد استفاده از تقلب و حيله و زیر پا نهادن اصول اولیه اخلاق از مصادیق سوءاستفاده است و حدیث منسوب به امیرالمؤمنین (ع) نیز در همین راستاست. چنانکه سیره عملی آن حضرت و دخالت در امور بازار و کنترل آن برای محدود کردن قاعده تسلیط در قلمرو عدالت معاملی بوده است. عملی که مورد پسند اهل بازار نبوده و تاریخ مؤید آن است که سودجویان دلخوشی از دخالت آن حضرت در امور بازار نداشته‌اند (محقق نوری، همان، ج ۱۳: ۲۵۱؛ التقفی، بی‌تا، ج ۱: ۱۱۰).

۲. حکم فقهی سوءاستفاده از اضطرار

درباره حکم قراردادهای مبنی بر سوءاستفاده از وضعیت اضطراری طرف قرارداد، فقیهان نظریات مختلفی ارائه کرده‌اند که نظریات ابرازشده را می‌توان در شش نظریه خلاصه و آنها را بررسی کرد. قبل از طرح این نظریات ذکر این نکته ضروری است که بحث سوءاستفاده از اضطرار را می‌توان در دو دسته از کتاب‌های فقهی سراغ گرفت.

گروه اول کتب حدیثی است که در آنها روایاتی نقل شده است، بدون اینکه آن روایات تجزیه و تحلیل شوند و گروه دوم کتب فقهی که نظریات فقیهان را راجع به مسئله سوءاستفاده مطرح می‌کند. در این گروه از کتاب‌ها بحث مربوط به سوءاستفاده در کتاب اطعمه و اشربه مطرح شده و مسئله مربوط به فرضی است که شخصی مضطر به خوردن طعام غیر می‌شود. در این فرض که نجات فرد مبتنی بر خوردن مال غیر است، فروعاتی طرح شده‌اند، از جمله موضوع استفاده بایع طعام از وضعیت شخص گرسنه و فروش آن به بیش از قیمت بازار. چنانچه در بحث مفهوم اضطرار از نظر فقیهان ذکر شد، در اینجا اضطرار به نحو اشد مطرح است، یعنی اضطراری که عدم اقدام شخص برای نجات از این وضعیت موجب هلاکت اوست و از طرف دیگر بر شخص مضطر از لحاظ شرعی واجب است خود را از این وضعیت نجات دهد. در اینجا سؤالی قابل طرح است. آیا در هر گونه اضطرار چنین وظیفه ای وجود دارد؟ آیا شخصی که برای فرستادن فرزندش به دانشگاه مجبور است منزلش را بفروشد نیز مضطر است؟ آیا فروش منزل برای رهایی همسر از یک مریضی قابل علاج که در صورت ترک معالجه اش مبتلا به کوری یا فلج می‌شود، یک معامله اضطراری است؟ پاسخ به این سؤالات به بحث مفهوم اضطرار برمی‌گردد. به نظر می‌رسد مفهوم اضطرار وقتی صادق است که شرع، قانون، عقل یا حداقل بناء عقلا بر این باشد که بر فرد لازم است خود را از این وضعیت پیش آمده نجات دهد. بنابراین با فرض این موضوع که اضطرار مورد بحث در این قلمرو مفهومی واقع است؛ نظریات فقیهان را طرح می‌کنیم و به تحلیل و مستند فقهی آن می‌پردازیم.

۲.۱. نظریه صحت

با بررسی نظریات مختلف فقیهان در مورد حکم معامله مضطر می‌توان در خصوص نظریه صحت این تقسیم‌بندی را ارائه کرد.

۲. ۱. ۱. صحت معامله به دلیل خروج از اضطرار

به نظر برخی از فقیهان در صورتی که شخص از وضعیت اضطراری طرف قرارداد سوءاستفاده کند و کالای خود را به قیمتی بیش از ارزش واقعی آن به شخص مضطر پیشنهاد کند و او نیز به دلیل اضطرار مجبور شود آن معامله را انجام دهد، این معامله صحیح خواهد بود. به نظر این گروه از فقیهان قدرت و توانایی پرداخت ثمنی بیش از ثمن المثل سبب خروج شخص مضطر از وضعیت اضطراری می‌شود و از طرف دیگر بر فروشنده هم به دلیل «الناس مسلطون علی اموالهم» جایز است تا قیمتی بیش از ثمن المثل بگیرد (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۷: ۳۵۵-۳۵۶ و ۱۴۱۶ق، ج ۱۲: ۱۲۱؛ علامه حلی، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۱۶۲؛ محقق حلی، ۱۴۰۹ق، ج ۴: ۷۵۸؛ سبزواری، بی تا: ۲۵۴).

۲. ۱. ۲. صحت معامله با کراهت انجام دادن آن

برخی دیگر از فقیهان معامله با مضطر را به طور مطلق اعم از اینکه سوءاستفاده‌ای صورت پذیرفته باشد یا خیر، معامله صحیحی دانسته‌اند و قائل به کراهت آن شده‌اند (عظیم‌آبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۹: ۱۶۸؛ ابن‌النووی، ۲۰۰۲، ج ۹: ۱۶۱). چنانکه مدرسان علوم فقه ابراز می‌دارند اگر آنچه در عنوان کتب حدیثی آمده است، فتوای مجتهد صاحب کتاب باشد؛ باید فقیهانی چون محمد حسن حر عاملی و محقق نوری را نیز از جمله کسانی دانست که این نظریه را دارند (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷: ۴۴۸؛ محقق نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۳: ۲۸۳).

۲. ۱. ۳. صحت معامله در خرید و فروش ضروریات زندگی

برخی از فقیهان در توجیه این نظریه گفته‌اند اگر کسی برای خرید مایحتاج خود و خانواده اش مانند ارزاق و لباس مضطر شود، معامله او برای خرید این ضروریات صحیح خواهد بود، زیرا بطلان این نوع از معاملات موجب عدم دسترسی او از ضروریات زندگی و سبب مشقت و حرج می‌شود. به نظر آنها شخص رسول‌الله (ص) نیز برای خرید ارزاق خانواده اش مجبور شد زرهش را به رهن بگذارد و آنها را تهیه کند. به علاوه در چنین معاملاتی کسی او را مجبور نکرده؛ پس معامله‌ای بوده که از روی رضا و اختیار صورت گرفته و صحیح است. اما اگر شخصی مجبور باشد برای رهایی خودش یا نزدیکانش از اسارت کافر یا ظالمی، بخشی از مایملک خودش را برای تهیه پولی که برای پرداخت به

ظالم یا کافر احتیاج دارد، بفروشد، معامله اش با دیگری برای تهیه پول صحیح است و معامله اضطراری یا اکراهی نیست. اما پرداخت این پول به شخص ظالم یا کافر آنها را مالک نمی‌کند و او می‌تواند در صورتی که به عین مال خود دست پیدا کند، آن را تقاصاً بردارد یا از ظالم مسلمان از باب ضمان پس بگیرد (ابن حزم، ۱۹۹۶، ج ۹: ۲۲). به نظر می‌رسد اگر فردی قائل به قول اخیر باشد باید معاملاتی که شخص برای غیر ضروریات زندگی با طرف ظالمی انجام می‌دهد که او را تنها اکراه بر پرداخت پول کرده است، در فرض سوءاستفاده صحیح نباشد، زیرا اگرچه بر مضطر واجب و لازم است تا به سببی خود یا افراد خانواده اش را که در اسارت ظالم یا کافر قرار گرفته‌اند نجات دهد و برای انجام دادن این امر اکراه بر معامله معینی نشده است، ولی سوءاستفاده ظالم از وضعیت جدید و خرید کالای او به قیمت ارزان‌تر، او را مالک بخشی از ثمن که ارزان‌تر از قیمت المثل خریده است، نمی‌کند. زیرا این مقدار از ثمن را از روی ظلم و عدوان تحصیل کرده است.

۴. ۱. ۲. نظریه صحت معامله اضطراری به طور مطلق

برخی از فقیهان نیز بدون استدلال معامله با مضطر را صحیح دانسته‌اند. عبارات برخی از فقها ظهور در این دارد که حتی اگر طرف قرارداد از وضعیت پیش آمده سوءاستفاده کرد و مال را به قیمت ارزان‌تری بخرد یا به قیمت گران‌تری بفروشد، باز معاملات مضطر صحیح خواهد بود (المناوی، ۱۴۱۵ق، ج ۶: ۴۳۰؛ ابن‌النووی، ۲۰۰۲، ج ۹: ۴۰، ۴۶ و ۱۶۱؛ الخطاب الرعینی، ۱۴۱۶ق، ج ۶: ۴۲؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۶: ۲۸۶؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۷: ۳۵۵؛ الخطیب، ۱۹۵۸، ج ۴: ۳۰۹؛ الشروانی، بی‌تا، ج ۹: ۳۹۴).

۴. ۲. نظریه جواز حيله در مقابل سوءاستفاده از اضطرار

برخی از فقیهان گفته‌اند در صورتی که بائع خواهان سوءاستفاده از وضعیت اضطراری شخص مضطر باشد و حاضر نیست مبیع را به ثمن المثل بدهد، شخص مضطر مجاز است برای رهایی از این وضعیت به حيله بر مبیع او دست یابد. به نظر آنها در این فرض مضطر می‌تواند با بیع فاسد، مالک مبیع شود و چون بیع فاسد است، بیش از ثمن المثل بر او لازم نیست (شیخ طوسی، همان؛ محمد الرینی، همان؛ ابن‌النووی، ۲۰۰۲، ج ۹: ۴۶). شایان ذکر است عقد فاسد در نزد فقهای امامیه همان عقد باطل است و تفاوتی ندارد؛ اما شیخ طوسی

با پذیرش این راه حل از این موضوع که در این صورت شخص با استفاده از مبیع که در فرض سؤال طعام و خوردنی است، ضامن مثل یا قیمت می‌شود، غفلت کرده و تنها او را ضامن ثمن المثل دانسته است؛ زیرا با فاسد بودن بیع شخص با تلف کردن مبیع ضامن خواهد بود و این ضمانت ناشی از مسئولیت قهری است. به نظر می‌رسد منشأ این فرع از اهل سنت بوده و شیخ در نقل قول آنها دقت لازم را در زمینه تفاوتی که در مذهب برخی از فقیهان عامه بین عقد فاسد و باطل موجود است، نداشته است. باید متذکر شد این نظریه اشعار بر این دارد که اگر شخص مضطر عقد را صحیح و از روی قصد انجام دهد، معامله او صحیح خواهد بود ولی معامله شاید غیرنافذ یا تعدیل شدنی باشد.

۳.۲. نظریه عدم نفوذ قرارداد

چنانکه توضیح داده شد در مکتب فقهی برخی مذاهب اهل سنت مانند مذهب حنفی، عقد فاسد به عقد غیرلازم و غیرنافذ می‌گویند و به معنای عقد باطل نیست. به همین دلیل برخی از فقیهان عامه خرید و فروش شخص مضطر را فاسد دانسته‌اند (الحصف، ق ۱۴۱۵، ج ۵: ۱۷۷). در تفسیر این قول برخی دیگر گفته‌اند اگر فردی مضطر به طعام یا شراب یا لباس و مانند آن شد و مالک آنها حاضر به فروش آنها جز در مقابل قیمت گزافی نشد، آن معامله فاسد و غیرنافذ خواهد بود و همین‌طور است اگر شخصی مضطر به فروش شیئی باشد و خریدار راضی به خرید آن جز به ثمن فاحش نشود. مثلاً اگر قاضی فردی را ملزم به پرداخت دیونش کند و او برای تهیه پول مجبور به فروش چیزی شود و خریدار از این موقعیت سوءاستفاده کند، این معامله فاسد و غیرنافذ است (ابن عابدین، ۱۴۱۵ق، ج ۵: ۱۷۷). در مقابل برخی دیگر اگرچه معامله مضطر را در این صورت تشبیه به معامله مکره کرده‌اند؛ نباید تصور کرد که آنها نیز معامله مضطر را غیرنافذ می‌دانند. زیرا بسیاری از فقیهان عامه و برخی از فقیهان شیعه معاملات مکره را باطل دانسته‌اند و لذا به صرف تشبیه معاملات مضطر به معاملات شخص مکره نمی‌توان به عدم نفوذ حکم کرد. به عنوان شاهد فقیه شافعی محی‌الدین بن النووی در کتاب المجموع از این تشبیه بهره برد، و لکن قبل از آن گفته است معاملات مضطر مانند معاملات مکره صحیح نیست (ابن النووی، ۲۰۰۲، ج ۹: ۱۶۱). اما از این تشبیه شیخ طوسی نیز بهره گرفته است، حال آنکه بیع اکراهی در نزد

برخی فقهای شیعه و از جمله شیخ طوسی باطل است (شیخ طوسی، خلاف، بی تا، ج ۴: ۴۷۸) در صورتی که نامبرده می گوید برخی از فقیهان گفته اند در صورتی که بایع مبیع را در حالت اضطراری به بیش از ثمن المثل عرضه کند و شخص مضطر آن را با عقد صحیحی خریداری کند، بیش از ثمن المثل بر خریدار مضطر لازم نمی آید؛ زیرا او در پرداخت قیمت اضافی مضطر است و لذا مانند شخصی خواهد بود که بر قیمت اضافی مکره شده است. با توجه به اینکه شیخ طوسی معاملات اکراهی را باطل می داند، در فرض مورد بحث معامله مضطر را صحیح دانسته است و او را به بیش از پرداخت ثمن المثل ملزم نمی داند. به عبارت دیگر در اینجا او قیمت بیش از ثمن واقعی را الزام آور ندانسته و قائل به صحت معامله است. اما این قول را چگونه باید تحلیل کرد. آیا معامله در بخشی از آن که در مقابل قیمت اضافی قرار می گیرد، باطل و در بخش دیگر صحیح است؟ آیا از ابتدا تمام مبیع در مقابل ثمن المثل قرار می گیرد یا توجیه دیگری باید ارائه کرد. از استدلال شیخ این طور به نظر می رسد که عقد از ابتدا صحیح انجام گرفته است و تمام مبیع در مقابل ثمن المثل قرار می گیرد. سوءاستفاده از اضطرار و طلب ثمنی بیش از قیمت واقعی مبیع، التزامی برای خریدار مضطر نمی آورد. چون او چاره ای جز خرید مبیع ندارد و رضایت او به پرداخت بیشتر در التزامش مؤثر نیست. آنچه بر ذمه او مستقر شده ثمن المثل است و قرارداد به بیش از قیمت المثل منعقد نشده است که قائل به عدم نفوذ یا امکان تعدیل آن باشیم. قیمت اضافی در مقابل چیزی قرار نگرفته و از همان جنبه این بخش از ثمن اکل مال به باطل است.

۲. ۴. نظریه بطلان

برخی از فقیهان معاملات مضطر را اعم از اینکه از اضطرار سوءاستفاده شده باشد یا خیر، باطل دانسته اند. عده ای بر مالک واجب دانسته اند تا فرد مضطر را نجات دهد و لذا اکل مال در مقابل واجبات را حرام دانسته اند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۶: ۲۸۵). به نظر برخی اضطراری که در احادیث ذکر شده، اعم از اکراه و اضطرار است و لذا اگر اضطرار ناشی از اکراه باشد و مراد از مضطر نیز مکره باشد، معامله باطل است و گرنه اگر اضطرار ناشی از بدهکاری یا نفقه خانواده یا مرضی و مانند آن باشد، معامله با مضطر باطل نیست

(عظیم‌آبادی، همان). در این میان فقیه شیعی محقق اردبیلی می‌گوید: اگر مالک تنها در صورت پرداخت ثمن حاضر به دادن مأكول یا آشامیدنی به مضطر باشد، بر مضطر لازم است ثمن آن را پرداخت کند، ولی لازم است ثمن پرداختی مقید به عدم زیادت از ثمن المثل شود یا مقید به عدم ضرر به حال مضطر یا سبب اجحاف نبودن بر او می‌شود (محقق اردبیلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱: ۳۲۸). اگر ثمن را مقید بر این دو قید بدانیم، در فرضی که مالک بیش از ثمن المثل را تقاضا می‌کند؛ معامله باطل خواهد بود، زیرا صحت معامله مقید به عدم درخواست ثمن زیادتر بر ثمن المثل است، نه مشروط به عدم زیادی یا عدم اجحاف تا در نهایت قائل به حق فسخ باشیم. بنابراین با بطلان معامله ای که در آن از اضطرار سوءاستفاده صورت گرفته است، شخص مضطر از باب ضمان باید مثل و یا قیمت مبیع را پرداخت کند. مستند این قول شاید روایات زیادی داشته باشد که ظهور در بطلان معاملات مضطر به‌طور کلی دارد چه از اضطرار سوءاستفاده شده باشد یا خیر (شیخ صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۵۰؛ ح ۱۶۸؛ السجستانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۱۲۰، ح ۳۳۸۲؛ ابن ابی‌شیبیه، ۱۴۰۹ق، ج ۵: ۸۰، باب ۷۸، ح ۱ تا ۶).

۲.۵. نظریه تعدیل

اگرچه فقها بر این نظریه تصریحی ندارند؛ به‌نظر می‌رسد از عبارات برخی از آنها این قول قابل استفاده باشد. امام خمینی در فرض مورد بحث می‌گوید صاحب کالا تا مادام‌که قیمت گذاری او بر مبیع مورد اضطرار دیگری منتهی به حرج نشود، می‌تواند قیمت را معین کند، وگرنه چنین اختیاری را ندارد (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲: ۱۷۱). به‌نظر می‌رسد در صورتی که قیمت او منتهی به حرج باشد، باید قائل به تعدیل قرارداد باشیم، زیرا از یک طرف، طرف قرارداد مضطر به خرید است و از طرف دیگر فروشنده قیمت گزافی را پیشنهاد کرده است و این اختیار را ندارد. برای رهایی از این وضعیت و نجات شخص مضطر از حرج، لازم است قرارداد تعدیل شود. برخی از فقیهان سنی نیز گفته‌اند اگر زیادی قیمت پیشنهاد شده بر شخص مضطر مشقتی نداشته باشد، بر او لازم می‌شود و او باید آن قیمت را پرداخت کند، وگرنه اگر برای او مشقت باشد و سبب حرج شود، قیمت اضافی

بر او لازم نیست (ابن النوی، ۲۰۰۲، ج ۹: ۴۶ و ۴۰). اما در این فرض چه کسی باید این امر را تشخیص دهد و چه کسی باید به عدم لزوم ثمن اضافی حکم دهد و خریدار را نسبت به آن مقدار ثمن بری کند. به نظر می‌رسد تنها راه‌حل، مراجعه به دادرس و انجام دادن تعدیل قرارداد از طرف اوست. محقق اردبیلی نیز گفته در صورتی واجب است مشتری مضطر، ثمن را پرداخت کند که ثمن مقید به عدم ضرر به حال او و اجحاف باشد. همچنین گفته است برخی قائل به لزوم معامله اضطراری شده‌اند، مادام که اجحافی نباشد یا مقید به عدم اجحاف باشد (محقق اردبیلی، همان). به نظر می‌رسد می‌توان از قول او که می‌گوید مادام که ثمن اجحافی نباشد، معامله لازم است، این برداشت را داشت که عدم اجحاف شرط لزوم است و اینکه آیا اجحاف صورت گرفته است یا خیر، باید توسط دادرس تعیین شود.

۳. نظریه مختار

برای ارائه یک نظریه در فقه ابتدا باید به سراغ مستندات اقوال رفت و سپس با تحلیل و بررسی آنها، نظریه‌ای را انتخاب و ارائه کرد. در این نوشتار نیز ابتدا به سراغ احادیث مربوط به معاملات مضطر می‌رویم و سپس با تحلیل و بررسی آنها از میان نظریات ارائه شده نظر مختار ذکر می‌شود.

مشهورترین حدیثی که در مورد معاملات مضطر وارد شده، حدیث منسوب به امام علی(ع) است. این حدیث از طریق شیعه و سنی به طرق مختلف نقل، نقد و بررسی شده است. امام حسین(ع) و برخی دیگر از راویان حدیث نقل کرده‌اند که امام علی(ع) بر منبر قرار گرفت و ما را مورد خطاب قرار داد و فرمود زمان سخت و پرمشقتی فرا خواهد رسید. زمان سختی که برخی از مؤمنان بر آنچه در دست دارند، بخل می‌ورزند؛ در حالی که امر به آن نشده‌اند؛ بلکه خداوند فرموده است فضل و بخشش را در بین خود فراموش نکنید. همانا خداوند آنچه را انجام می‌دهید، می‌بیند و به زودی زمانی فرا خواهد رسید که در آن بدکاران مقام و منزلت یابند و نیکان فراموش شوند. زمانی که در آن با اشخاص مضطر و گرفتار معامله می‌شود، در حالی که پیامبر (ص) از معامله کردن با مضطر و انجام

دادن معامله غرری و فروش میوه قبل از آنکه دانه‌اش بسته شود؛ نهی فرموده‌اند. مردم تقوای الهی پیشه کنید و امور بین خود را اصلاح کنید و مرا در میان خانواده ام رعایت نمایید.^۱ (شیخ صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ح ۱۶۸: ۵۰؛ حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷: ۴۴۸، ح ۲۲۹۶۴ و ۲۲۹۶۵؛ محقق نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۳، ح ۱۵۳۶۳؛ السجستانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ح ۳۳۸۲؛ عظیم‌آبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۹: ۱۶۸؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۲ق، ج ۱: ۲۹۷؛ ابن‌حزم، ۱۹۹۶، ج ۹: ۲۲). برخی نسبت به سند این حدیث اشکال کرده‌اند و آن را مرسل دانسته‌اند (ابن حزم، همان). اما نقل این حدیث به طرق مختلف از راویان شیعه و سنی و تمسک فقها به مضمون آن راجع به عدم صحت فروش میوه قبل از آنکه دانه‌اش بسته شود و ممنوعیت معاملات غرری و وجود احادیث دیگری که از نظر مضمون با این حدیث سازگاری دارد (ابن ابی‌شیبیه، همان؛ السیدطی، ج ۲، ح ۹۴۸) امکان تمسک به این حدیث و استناد به آن را مهیا می‌کند. به‌علاوه حدیث در خصوص حکم تکلیفی و وضعی معاملات است. امری که نشان از امضای شارع دارد نه تأسیس یک حکم تکلیفی شرعی؛ مضافاً عقل سلیم نیز رعایت حال مضطر و مهیا کردن زمینه خلاصی او از وضعیت اضطراری را تأیید می‌کند. خصوصاً در یک جامعه دینی که رعایت اخلاق حسنه بین شهروندان در روابط فی‌مابین خودشان لازم است.

ممکن است کسی در مورد حدیث مذکور این اشکال را مطرح کند که این روایت را حضرت بر منبر برای دیگران ایراد کرده‌اند و به احتمال قوی ایشان در مقام سلطنت و ریاست بر مردم آن را فرموده‌اند، نه اینکه امام در مقام ارشاد به یک حکم تکلیفی و وضعی شرعی بوده‌اند. زیرا امام مانند پیامبر دارای سه شأن ریاست، قضاوت و تبلیغ شرع بوده‌اند و اگر امام در مقام مبلغ مطلبی را فرموده باشند، بر امت بعد از ایشان واجب است که آن را رعایت فرمایند. در پاسخ می‌توان گفت: اولاً در برخی از نقل‌ها به بر منبر بودن امام اشاره

۱. عن الحسين بن علي (ع): انه قال: خطبنا امير المؤمنين (ع) قال: سيأتي على الناس زمال عضوض يعرض المؤمن علي ما في يده و لم يؤمر بذلك قال الله تعالى (ولاتنساوا الفضل بينكم ان الله كان بما تعملون بصيراً) و سيأتي زمان يقدم فيه الاشرار و ينسى فيه الاخيار و يبائع المضطر و قد نهى رسول الله (ص) عن بيع المضطر و عن بيع الغرر فاتقوا الله يا ايها الناس و اصلحوا ذات بينكم و احفظوني في اهلي.

نشده (شیخ صدوق، همان). به علاوه حتی اگر امام این موضوع را بر منبر هم ایراد کرده باشند؛ مضمون حدیث و تمسک امام به حدیث پیامبر (ص) و بیان حکم معاملات، از جمله معامله غرری و فروش میوه در برخی از فروض، قرینه‌ای بر این است که آن حضرت در مقام تبلیغ حکم الهی بوده‌اند. بنابراین حدیث قابل استناد برای بیان حکم معاملات اضطراری است.

اشکال دیگری که شاید مطرح شود در خصوص حکم معاملات اضطراری است. همان طور که صدر روایت ظهور در یک حکم استجابی دارد؛ ممکن است فردی ادعا کند که ذیل روایت نیز ظهور در نهی تنزیهی دارد نه تحریمی و امام (ع) در مقام بیان یک حکم اخلاقی بوده‌اند، نه حکم الزام‌آور شرعی. همان‌طور که صدر روایت به قرینه تمسک به آیه قرآن «لاتنسوا الفضل بینکم» ظهور در یک حکم غیرالزامی دارد و وجوب را نمی‌رساند، نهی در ذیل روایت نیز در خصوص معامله مضطر یک نهی تنزیهی است و کراهت را می‌رساند.

در پاسخ می‌توان گفت اگرچه صدر روایت ظهور در یک امر غیر الزامی دارد و استجاب را می‌رساند و مؤمنان را امر به فضل و بخشش و منع از بخل‌ورزی می‌کند؛ نهی در خصوص معامله مضطر ظهور در تحریمی بودن آن دارد؛ زیرا عطف به نهی از معاملات غرری و فروش میوه قبل از رسیدن دانه شده و در فقه حکم در معاملات اخیر تحریم است، نه کراهت. بنابراین تفسیر نهی در خصوص معامله مضطر به کراهتی بودن آن به قرینه احتیاج دارد. از طرف دیگر در برخی از نقل‌ها در ذیل روایت، عبارتی آمده است که این ظهور را تأیید می‌کند، زیرا برخی از راویان در ذیل آن آورده‌اند که حضرت فرموده‌اند بر مؤمنان واجب است برادر مؤمن خود را یاری کنند نه اینکه بر هلاکتش بیفزایند یا سبب ورود ظلم به او شوند (ابن‌کثیر، همان)، حال آنکه ظلم به مؤمن و مهیاسازی اسباب هلاکت او امری حرام است نه مکروه. خصوصاً اینکه در نقل دیگری به صراحت از لفظ حرمت استفاده شده و به صراحت آمده است «یبایعون کل مضطر الا ان بیع المضطرین حرام، المسلم اخو المسلم، لا یظلمه و لا یخونه و ان کان عندک خیر فعد به علی اخیک و لاتزده هلاکاً الی هلاکه» (ابن‌حزم، همان).

اشکال شایان توجهی که شاید نسبت به این روایت و روایتی که حکم معامله مضطر را بیان می‌کند، وارد شود و در کتاب‌های فقهی شیعه مورد توجه قرار نگرفته، این اشکال است که اضطرار در احادیث، اعم از اکراه و اضطرار مصطلح مورد بحث ماست و شاید روایت در مقابل بیان حکم معاملات مکره است و بسیاری از فقیهان شیعه و اغلب فقیهان سنی غیر از فقیهان مذهب حنفی، حکم به حرمت معاملات اکراهی کرده‌اند. بنابراین حدیث در خصوص بیان حکم فرض مورد بحث نیست. به‌علاوه روایاتی وارد شده اند که بر جواز معامله با مضطر دلالت دارد. خصوصاً روایت منقول از امیرالمؤمنین^۱ و امام صادق^۲(ع) که در آنها تفسیری از اضطرار صورت گرفته است (حر عاملی، همان، ج ۱۷، باب ۴، ح اول؛ محقق نوری، همان، ج ۱۳، باب جواز مبیعه المضطر، ح دوم). در پاسخ می‌توان گفت: این موضوع که در کتب حدیث از جمله در دو حدیث مورد اشاره، اضطرار در مفهوم اعم از اکراه و اضطرار به مفهوم مصطلح حقوقی آن به‌کار رفته، صحیح است؛ زیرا در حدیث منسوب به امیرالمؤمنین سؤال‌کننده از کسی که مورد اکراه سلطان قرار گرفته و برای پرداخت وجه مورد نظر سلطان ظالم، مضطر به فروش مایملک خود شده است، سؤال می‌کند و حضرت می‌فرماید فروش او به دیگری برای تهیه پول، مصداق معاملات اضطراری حرام یعنی معاملات اکراهی نیست و امام (ع) در آنجا اصطلاح اضطرار را در مورد معاملات اکراهی استعمال کرده‌اند. اما موضوعی که نباید از آن غافل شد، این است که در عرف خاص متشرعان، معاملات مضطر حرام تلقی می‌شده و لذا راوی حدیث از مصداقی سؤال کرده که آیا این هم از مصادیق حرام است یا خیر. البته شاید کسی هم در پاسخ این‌طور بگوید که در عرف متشرعان، اضطرار فقط شامل معاملات اکراهی بوده و

۱. عن امیرالمؤمنین (ع): انه سئل عن رجل اخذه السلطان بمال ظلما، فلم يجد ما يعطيه الا ان يبيع بعض ماله، فاشتره منه رجل، هل يكون ذلك بيع المضطر؟ قال: بيبعه جاز و ليس هذا بيع المضطر الذي يكرهه على البيع المشتري منه، يجبره عليه و يضطره اليه.

۲. عن عمرو بن يزيد: قال: قلت لابي عبدالله (ع)، جعلت فداك ان الناس يزعمون ان الريح على المضطر حرام و هو من الربا. قال: هل رأيت احداً يشتري غنياً أو فقيراً الا من ضروره یا عمر قد احل الله البيع و حرام الربا، فاریح و لانز به قلت: و ما الربا؟ قال: دراهم بدراهم، مثلین بمثل.

شخص این سؤال را طرح کرده است که آیا این معامله هم از مصادیق معامله مضطر یعنی اکراهی هست یا خیر. ولی در پاسخ شبهه اخیر می‌توان گفت پاسخ امام به فردی که حکم مورد را می‌پرسد، ظهور در این دارد که اضطرار در مفهومی اعم از اکراه و اضطرار به مفهوم مرسوم آن استعمال می‌شده است؛ زیرا امام می‌فرماید این معامله از مصادیق اضطراری (که فرد خریدار دیگری را مجبور و مضطر به انجام دادن همین معامله کرده باشد) نیست. به عبارت دیگر امام اضطرار را به حرام و غیرحرام تقسیم کرده است. به علاوه در حدیث دیگری نیز امام صادق (ع) در پاسخ فردی که از امام سؤال می‌کند، مردم یعنی متشرعان گمان می‌کنند که معامله با مضطر و سود بردن از معامله او ربا تلقی می‌شود و حکم ربا نیز حرمت است، تفسیر وسیعی از اضطرار ارائه می‌کنند و می‌فرمایند تمام کسانی که معامله می‌کنند، چه فقیر و چه غنی از روی اضطرار معامله می‌کنند. حال آنکه خداوند بیع را حلال و ربا را حرام قرار داده است و نمی‌شود که همه معاملات حرام تلقی شود و تو ربح و سود را ببر، ولی ربا نگیر. در این حدیث نیز تفسیر موسع امام از اضطرار قطعاً شامل برخی از انواع اضطرار مورد بحث خواهد شد. بنابراین ما می‌پذیریم که در لسان احادیث، اضطرار در مفهومی از اکراه و اضطرار مرسوم استعمال شده است؛ اما این به مفهوم قبول حکم جواز معاملات با مضطر نیست؛ زیرا در روایت منقول از امام صادق (ع) در آخر روایت امام می‌فرماید که: «یا عمر قد احل الله البیع و حرم الربا، فاریح و لاتریه». در اینجا سؤال‌کننده که عمرو بن یزید بوده و آگاه به مسائل شرعی است، از کلام امام به مفهوم ربای مصطلح منتقل نمی‌شود، بلکه از کلام امام (ع) این برداشت را می‌کند که برخی از معاملات با مضطر، حرام است و حکم ربا را دارد، لذا سؤال می‌کند «و ما الربا» یعنی ربا چیست که امام در پاسخ می‌فرماید: «دراهم بدراهم، مثلین بمثل» یعنی اگر معامله اجحافی باشد و از معامله با مضطر سوءاستفاده شود، یعنی اگر سود به میزان درهم در مقابل درهم برسد یا در مورد اشیا، دو برابر آن چیزی که می‌دهی، بهره ببری، این معامله حرام است. نباید آن را به مفهوم این گرفت که امام می‌فرماید ربا در اشیا مثلی است؛ زیرا در این صورت لازم نبود اما بفرمایند «مثلین بمثل» بلکه در اشیا مثلی اگر به هر میزان عوض با معوض تفاوت داشته باشد؛ باز رباست یا اینکه امام می‌فرماید: «دراهم بدراهم» در این

عبارت امام فرموده‌اند در مقابل درهم و این اگر به یک میزان باشد که ربا نیست. مضافاً اینکه مفهوم ربا برای فردی مانند عمرو بن یزید روشن بوده و او نیز از کلام امام این‌طور می‌فهمد که برخی از معاملات اضطراری حرام است و این در صورتی خواهد بود که اجحافی در کار باشد و سوءاستفاده‌ای صورت بگیرد. به‌علاوه این موضوع از حدیث منسوب به امیرالمؤمنین در مورد اینکه آیا معامله با فردی که مورد ظلم سلطان واقع شده، معامله اضطراری حرام است یا خیر نیز استفاده می‌شود، زیرا امام می‌فرماید خیر، این معامله اکراهی است نه اضطراری به معنای مرسوم آن، مضافاً اینکه در آن حدیث چنانکه معلوم است، سوءاستفاده‌ای از موقعیت شخص مکره توسط خریدار صورت نپذیرفته است. نتیجه اینکه به‌نظر ما معاملات اضطراری را باید تفکیک کرد. اگر از معامله با مضطر سوءاستفاده صورت گرفته باشد، آن معامله جایز نیست. مؤید این برداشت می‌تواند حدیثی باشد که در وسایل الشیعه به نقل از کلینی آمده است (حر عاملی، همان، باب ۴۱، ح اول). کلینی چنین نقل می‌کند که فردی از امام صادق (ع) سؤال کرد در رؤیا مردی را دیدم که از چوب تراشیده شده بود و سوار بر اسبی چوبی بود، در حالی که شمشیر برهنه‌ای بر دست داشت و من از دیدن او بسیار مرعوب شدم. امام (ع) در تعبیر از رؤیای او فرمودند تو فردی هستی که می‌خواهی از موقعیت مردی که محتاج به تهیه معیشت خود است، سوءاستفاده کنی. از خدایی که تو را خلق کرده و سپس می‌میراند، بترس. آن مرد در پاسخ گفت به‌درستی که تو علم خدایی داری و از معدن علم استنباط می‌کنی، همانا یکی از همسایگانم خرید کالایی را به من پیشنهاد داد و می‌خواستم از وضعیت او سوءاستفاده کنم و آن را به قیمت ارزان‌تری خریداری کنم؛ زیرا می‌دانستم که جز من کسی خریدار آن متاع نخواهد بود.^۱ این حدیث نیز مؤید بر این است که سوءاستفاده از وضعیت دیگری و خرید

۱. محمدبن یعقوب، عن اسماعیل بن عبدالله الفرشی ان رجلا قال لابی عبدالله (ع)، راتب فی منامی کان شبعا من خشب او رجلا منحوتا من خشب علی فرس من خشب یلوح بسیفه و انا شاهده فزعا مرعوبا فقال علیه‌السلام انت رجل ترید اغنیال رجل فی معیشه فاتق الله الذی خلفتک ثم یمیتک. فقال الرجل اشهد انک قد اوتیت علما و استنبطته من معدنه ان رجلا من جیرانی عرض ضیعتہ علی فهمت ان املکها بوکس کنیر لما علمت انه لیس لها طالب غیری.

کالای دیگری به قیمت ارزان‌تر به دلیل آنکه کسی دیگر جز تو خریدار آن نیست، حرام است و باید از عاقبت این معامله ترسید. مضافاً اینکه در ذیل روایت اصلی مورد بحث که امام علی (ع) به نهی رسول‌الله (ص) در مورد معامله مضطر اشاره کرده‌اند، برخی این جمله را نیز نقل کرده‌اند که «ولاتزد هلاکاً الی هلاک» و این عبارت می‌رساند که سوءاستفاده از اضطرار حرام است، زیرا امام می‌فرماید فردی که گرفتار و در معرض هلاک است، تو بر هلاکت او اضافه نکن و معلوم می‌شود خود شخص در معرض گرفتاری است و وضعیت طبیعی او چنان شده که مجبور به معامله است و این در خصوص مضطر به مفهوم مرسوم آن صدق می‌کند، نه شخصی که خریدار او را اکراه کرده باشد؛ زیرا در این صورت ذکر جمله تو بر هلاکت او اضافه نکن صحیح نخواهد بود (ابن کثیر، همان). مؤید دیگر دستوری است که امام علی بن ابیطالب به مالک اشتر می‌دهد و او را به جلوگیری از احتکار و تعدیل در معاملات امر می‌کند. این حدیث نیز دلیل بر آن است که امام (ع) اجحاف و سوءاستفاده از اضطرار اشخاص بر انجام دادن معاملات را حرام می‌دانسته‌اند و اگرچه شاید اشکال شود که حکم حکومتی است؛ ولی امام (ع) این موضوع را به حکم الهی منقول از رسول‌الله (ص) نسبت می‌دهند (محقق بحرانی، ۱۴۰۹، ج ۱۸: ۶۰؛ حر عاملی، ۱۴۱۴، ج ۱۷، باب تحریم احتکار؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۵، ج ۱۷: ۸۳).

۴. نتیجه‌گیری

با توجه به احادیث مذکور و عمومات قرآن مانند «ان الله یامر بالعدل والاحسان^۲»، «اعدلوا هو اقرب للتقوی^۳»، «قل امر ربی بالقسط^۴»، «تعاونوا علی البر و التقوی و لاتعاونوا علی

۱. واعلم مع ذلك ان فی کثیر منهم ضیقاً فاحشاً و شحاً قبیحاً و احتکاراً للمنافع؛ و تحکماً فی البیاعات و ذلك باب مضره للعامة و عیب علی الولاه. فامنع من الاحتکار قال رسول‌الله (ص) منع منه ولیکن البیع بیعاً سمحاً بموازين عدل و اسعار لاتخف بالفریقین من البایع و المبتاع.

۲. نحل: ۱۶.

۳. مائده: ۵.

۴. اعراف: ۲۹.

الاثم و العدوان^۱ و مانند آن، می‌توان به جواز معامله اضطراری (در صورتی که رعایت حال مضطر بشود و از موقعیت او سوءاستفاده نشود) حکم کرد؛ زیرا حکم به جواز این معاملات با حدیث معروف رفع نیز سازگار خواهد بود؛ زیرا اگرچه آن حدیث ظهور در بطلان معاملات با مضطر دارد؛ غیرامتنانی بودن بطلان معاملات با مضطر دلیلی بر حکم به جواز کردن معاملات اضطراری است که در آن سوءاستفاده نشده باشد؛ اما در مورد حکم معاملاتی که در آن از اضطرار سوءاستفاده شده باشد، با توجه به آنچه گذشت، نمی‌توان به جواز حکم داد. بنابراین با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت: باید معاملات اضطراری را تفکیک کرد و قائل به جواز معاملات اضطراری شد که در آنها سوءاستفاده صورت نگرفته باشد. ولی در خصوص سوءاستفاده از اضطرار، باید نسبت به نظریات فقها تحلیلی صورت پذیرد و ملاحظه شود که کدام نظریه با احادیث بحث‌شده سازگارتر است.

نظر کسانی که قائل به صحت شده‌اند به‌طور مطلق صحیح نخواهد بود؛ زیرا این استدلال که توانایی شخص مضطر بر پرداخت قیمت اضافه تر از قیمت بازار، او را مختار می‌کند و دیگر او مضطر نیست؛ صحیح نخواهد بود؛ چنانکه برخی از فقها نیز در دلیل قول خودشان نسبت به بری‌الذمه بودن مضطر نسبت به قیمت اضافی آورده‌اند که او نسبت به این اضافه بر قیمت ثمن‌المثل مضطر است و به‌دلیل اضطرار ذمه‌اش مشغول نمی‌شود. از احادیث چنین استفاده می‌شود که سوءاستفاده از وضعیت شخص حرام است و مشروعیت ندارد. اما در مورد حکم به بطلان معامله اضطراری نیز چنانکه از برخی احادیث استفاده می‌شود، به‌طور مطلق نمی‌توان قائل به صحت شد. اگر از موقعیت شخص مضطر بهره‌برداری نشود و کالا به قیمت عادلانه او فروخته شود؛ معامله با مضطر صحیح است و اما در خصوص معامله اضطراری که در آن سوءاستفاده صورت گرفته است نیز حکم به بطلان با امتنان به مضطر سازگاری ندارد و نمی‌توان آن را پذیرفت. چون حرمت معامله با او، موجب نجات مضطر از وضعیت موجود نیست. در مورد نظریه حيله نیز نمی‌توان قائل به جواز چنین امری شد؛ چون اولاً امکان حيله برای هر شخصی وجود ندارد؛ به‌علاوه با

اصل صحت قراردادها ناسازگار است و اصل اعتماد بر حسن نیت طرفین معامله را مخدوش می‌کند. مضافاً اینکه اثبات کردن اینکه طرف قصد حيله داشته؛ امر مشکلی است. اما در خصوص قیمت اضافی در حدی که صدق اضطرار نسبت به آن بشود، می‌توان قائل به عدم نفوذ شد. اما عدم نفوذ، امری استثنایی و خلاف اصل صحت قراردادهاست و احتیاج به نص شارع دارد و از احادیث، این استفاده ممکن نیست. بنابراین از میان اقوال گفته شده به نظر می‌رسد باید قائل به نظریه تعدیل شد. چنانکه از دستور امام امیرالمؤمنین (ع) نیز همین موضوع استفاده می‌شود و او از مالک اشتر می‌خواهد ناظر بر عدم اجحاف خریدار و فروشنده نسبت به هم باشد. ضمناً از برخی احادیث دیگر نیز این‌طور استفاده می‌شود که تو بر هلاکت برادر مؤمن خود اضافه نکن یا در حدیث دیگر آمده است که تو فردی هستی که قصد بهره‌برداری از موقعیت فرد دیگری را داری که در معیشت به تو محتاج شده است. تشخیص عدم اجحاف با توجه به موقعیتی که در آن خریدار و فروشنده به معامله پرداخته‌اند؛ با دادرسی است تا حکم به صحت یا تعدیل قرارداد دهد. مضافاً اینکه در موضوع احتکار که توسط مال‌اندوزان ایجاد یک موقعیت اضطراری نسبت به مردم فراهم می‌آید و آنها از این وضعیت سوءاستفاده می‌کنند؛ چنانچه از کلام امام علی (ع) در احتکار ذکر شد؛ حاکم باید از اجحاف جلوگیری و سعی کند از موقعیت خریدار و فروشنده سوءاستفاده نشود و به‌همین دلیل بسیاری از علما نیز دخالت حاکم را در این موارد ضروری دانسته‌اند و حکم به تسعیر بعد از اجحاف داده‌اند و این با قول تعدیل قرارداد سازگار است؛ اگرچه برخی نیز حکم به تسعیر ابتدایی حاکم هنگام احتکار داده‌اند (شیخ انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۴: ۳۷۴ - ۳۷۵؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵: ۱۸۱).

منابع

۱. ابن ابی شیبیه، ابوبکر عبدالله بن محمد (۱۴۰۹ق). *المصنف فی الاحادیث و الآثار*، تحقیق و تعلیق: سعید محمد اللحام، بیروت: دارالفکر.
۲. ابن ابی الحدید (۱۳۸۵ق). *شرح نهج البلاغه*، بیروت: دارالاحیاء الکتب العربیه.
۳. ابن النووی، محی الدین (۲۰۰۲). *المجموع فی شرح المهذب*، ج ۹، بیروت: دارالفکر.
۴. ابن الاثیر (۱۳۶۴). *التهایه فی غریب الحدیث*، التحقیق احمد الزاوی، الطبعة الرابعة، قم: اسماعیلیان.
۵. ابن عابدین (۱۴۱۵ق). *حاشیه ردالمختار*، ج ۵، دارالفکر.
۶. ابو حبیب، سعدی (۱۹۹۸). *القاموس الفقهی*، الطبعة الثانية، دمشق: دارالفکر.
۷. ابی الحسین احمد بن فارس بن زکریا (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*: مکتب الاعلام الاسلامی.
۸. الامام الخمینی، روح الله (بی تا). *تحریر الوسیله*، ج ۲، قم: دارالکتب العلمیه، اسماعیلیان.
۹. الاندلسی، ابن حزم (۱۹۹۶). *المحلی*، تحقیق: احمد محمد شاکر، ج ۹، بیروت: دارالفکر.
۱۰. الانصاری، الشیخ مرتضی (۱۴۱۹ق). *المکاسب*، تحقیق: لجنه التحقیق، ج ۴، الطبعة الاولى: مؤسسه الهادی.
۱۱. بروجردی عبده، محمد (۱۳۸۰). *حقوق مدنی*، چاپ اول: انتشارات مجلد.
۱۲. البهوتی، منصور بن یونس (۱۴۱۸ق). *کشف القناع*، ج ۶، الطبعة الاولى، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۳. الثقفی الکوفی، ابراهیم بن محمد (بی تا). *الغارات*، ج ۱، قم: المطبعة بهمین.
۱۴. جرجس، د. جرجس (۱۹۹۶). *معجم المصطلحات الفقهیه و القانونیه*، الطبعة الاولى، بیروت: الشركه العالمیه.
۱۵. الجواهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ق). *الصالح تاج اللغة وصحاح العربیه*، الطبعة الرابعة، بیروت: دارالعلم للملایمین.

۱۶. الحر العاملي (۱۴۱۴ق). *تفصيل وسائل الشيعه، تحقيق، مؤسسه آل البيت، ج ۱۷، الطبعة الثانية: آل البيت (ع).*
۱۷. حسيني، سيد محمد (۱۳۸۲). *فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی، چاپ اول، تهران: سروش.*
۱۸. الحصف، علاءالدين (۱۴۱۵ق). *الدر المختار، ج ۵، بيروت: دارالفكر.*
۱۹. الحطاب الرعيني (۱۴۱۶ق). *مواهب الجليل، تحقيق: الشيخ زكريا عميرات، ج ۶، الطبعة الاولى، بيروت: دارالكتب العلمية.*
۲۰. حيدر، علي (۲۰۱۰). *درر الحکام شرح مجله الاحکام، بيروت: دارالكتب العلمية.*
۲۱. الخطيب، محمد الشريبي (۱۹۵۸). *مغنى المحتاج، ج ۴: دارالاحياء التراث العربی.*
۲۲. الخويي، السيد ابوالقاسم (۱۴۱۰ق). *منهاج الصالحين، ج ۲، قم: مدينه العلم.*
۲۳. دهخدا، علي اكبر (۱۳۷۲). *لغت نامه دهخدا، ج ۲، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.*
۲۴. الرازي، محمد بن ابى بكر عبدالقادر (۱۹۹۴). *مختار الصحاح، الطبعة الاولى، بيروت: دارالكتب العلمية.*
۲۵. الروحاني، سيد محمد (۱۳۸۶). *منهاج الصالحين، ج ۲، قم: نشر اجتهاد.*
۲۶. الروحاني، محمد صادق (۱۴۱۲ق). *فقه الصادق، قم: دارالكتاب.*
۲۷. الزبيدي، محمد مرتضى (۱۳۰۶ق). *تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۳، بيروت: المكتبة الحيا.*
۲۸. زين الدين، محمد امين (۱۴۱۳ق). *كلمة التقوى، ج ۴، چاپ ۳، قم: مطبعة المهمل.*
۲۹. السبوطي، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر (۱۴۰۱ق). *الجامع الصغير، ج ۲، الطبعة الاولى، بيروت: دارالفكر.*
۳۰. السجستاني، سليمان بن الاشعث (۱۴۱۰ق). *سنن ابى داود، تحقيق: محمد سعيد اللحام، ج ۲، الطبعة الثانية، بيروت: دارالفكر.*

۳۱. الشروانی، عبدالحمید (بی‌تا). *حواشی الشروانی*، ج ۹، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۳۲. الشهید الثاني (۱۴۱۰ق). *الروضه البهیة (شرح اللمعه)*، تحقیق: السید محمد کلانتری، ج ۷، الطبعة الاولى، قم: داوری.
۳۳. _____ (۱۴۱۶ق). *مسالك الافهام*، ج ۱۲، الطبعة الاولى: مؤسسة المعارف الاسلامیه.
۳۴. الشيخ الصدوق (۱۴۰۴ق). *عيون اخبار الرضا (ع)*، التحقيق: الشيخ حسين الاعلمی، ج ۱، الطبعة الاولى، بیروت: مؤسسه الاعلمی.
۳۵. الشيخ الطوسي (۱۳۸۷ق). *المبسوط*، تحقیق: محمد باقر البهبودی، ج ۶: المكتبه المرتضویه.
۳۶. _____ (بی‌تا). *خلاف*، قم: انتشارات جامعه المدرسين.
۳۷. الشيخ سيد سابق (بی‌تا). *فقه السنه*، ج ۳، بیروت: دارالكتاب العربی.
۳۸. الطریحی، الشيخ فخرالدین (بی‌تا). *تفسیر غریب القرآن الکریم*، تحقیق: محمدکاظم طریمی، قم: زاهدی.
۳۹. عبدالناصر، جمال (۱۹۹۰). *موسوعه الفقه الاسلامی*، المجلس الاعلی للثئون الاسلامیه، ج ۱۴: جمهوریه مصر العربیه.
۴۰. العسکری، ابوهلال (۱۴۱۲ق). *معجم الفروق اللغویه*، الطبعة الاولى، جامعه المدرسين دفتر انتشارات اسلامی.
۴۱. العظیم آبادی، محمد شمس الحق (۱۴۱۵ق). *عون المعبود شرح سنن ابی داود*، ج ۹، الطبعة الثانيه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴۲. العلامه ابن منظور (۱۴۰۵ق). *لسان العرب*، ج ۴، الطبعة الاولى: نشر ادب الحوزه.
۴۳. العلامه الحلی (بی‌تا). *تحریر الاحکام*، ج ۲، حجریه، طوس: مشهد: مؤسسه آل‌البیت (ع).
۴۴. الغدیری، الشيخ عبدالله عیسی ابراهیم (۱۹۹۸). *دارالمحجہ البیضاء*، طبعه الاولى، بیروت.
۴۵. الفراهیدی، ابی عبدالرحمن الخلیل بن احمد (۱۴۰۹ق). *کتاب العین*، ج ۷، تحقیق: مهدی المنزومی، ابراهیم السامرائی، الطبعة الثانيه: مؤسسه دارالهجره.

۴۶. الفیروزآبادی، محمدبن یعقوب (۱۹۹۱). *القاموس المحیط*، الطبعة الاولى، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۴۷. القرشی دمشقی، ابی القراء اسماعیل ابن کثیر (۱۴۰۲ ق). *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۱، بیروت: دارالمعرفه.
۴۸. قلعه جی، محمد رواس (۱۹۸۸). *معجم لغة الفقهاء*، الطبعة الثانية، بیروت: دارالنفاثس.
۴۹. کرم، عبدالواحد (۱۹۸۷). *معجم المصطلحات القانونية*، مکتبه الفقهیه العربیه: معالم الکتب.
۵۰. المحقق الأردبیلی (۱۴۱۴ ق). *مجمع الفائده والبرهان*، تحقیق: اشتهاودی و عراقی و یزدی، ج ۱۱، الطبعة الاولى، قم: جامعه المدرسین.
۵۱. المحقق البحرانی (۱۴۰۹ ق). *الحدائق الناضرة*، تحقیق: محمدتقی الایروانی، ج ۱۸، قم: جامعه المدرسین.
۵۲. المحقق الحلی (۱۴۰۹ ق). *شرايع الاسلام*، تحقیق: السید صادق الشیرازی، الطبعة الثانية، ج ۴: انتشارات الاستقلال.
۵۳. المحقق السبزواری (بی تا). *کفایه الاحکام*، الطبعة الحجریه، اصفهان: مدرسه صدر مهدوی.
۵۴. المحقق النوری الطبرسی (۱۴۰۸ ق). *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، ج ۱۳، الطبعة الثانية: مؤسسه آل البیت (ع).
۵۵. المناوی، محمد عبدالرئوف (۱۴۱۵ ق). *فیض الغدیر شرح الجامع الصغیر*، تحقیق: احمد عبدالسلام، ج ۶، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۵۶. نجفی، شیخ محمد حسن (۱۴۰۴ ق). *جواهر الکلام*، ج ۳۶، تصحیح و تعلیق: محمود القوجانی، الطبعة السادسة، تهران: دارالکتاب الاسلامیه.
۵۷. النووی، محی الدین (بی تا). *روضه الطالبین*، بیروت: دارالکتب العلمیه.